

در مواجهه با کارگران مهاجر، ما ایرانی هستیم یا کارگر؟

در زندگی ممکن است به گروه‌های زیادی احساس تعلّق کنیم، از خانواده و فامیل تا هم‌محلی و همکاران و همشهریان و هم‌وطنان. اما آیا ما با تمام اعضای این گروه‌ها منافع یکسانی داریم؟ آیا با تمام این افراد می‌توانیم بر سر خواسته‌هایمان متحد شویم و یک «ما» واقعی را تشکیل دهیم؟

برای مثال فرض کنید شما در کارخانه‌ی یکی از اقوام‌تان به عنوان کارگر کار می‌کنید، کارفرمای شما چند ماهی است که حقوق شما و سایر کارگران را کامل پرداخت نکرده است. در نهایت شما در کنار سایر کارگران تصمیم می‌گیرید به این وضعیت اعتراض کنید. اینجا با وجود اینکه شما خویشاوند کارفرما هستید نه تنها منافع مشترکی با هم ندارید بلکه خواسته‌هایتان با هم در تناقض است. شما بین کارفرمای خویشاوند خود و هم طبقه‌ای هایتان باید یکی را انتخاب کنید. آیا شما به خاطر قوم و خویش بودن با کارفرما از حقوق خودتان خواهید گذشت؟ در این نوشته‌ی کوتاه می‌خواهیم در مورد یکی از همین به ظاهر دوراهی‌ها صحبت کنیم: ایرانی بودن یا کارگر بودن.

جنگ دوازده روزه بهانه‌ای شد برای این‌که جمعیت زیادی از کارگران افغانستانی مهاجر که در ایران مشغول به کار بوده‌اند از کشور اخراج شوند. طبق گفته‌ی استاندار تهران در این مدت کوتاه تنها از این استان، نزدیک به نیم میلیون افغانستانی اخراج شده‌اند. در نگاه اول شاید ما چندان اشتراکی با مهاجران افغانستانی نداشته باشیم: آنها لهجه‌ی متفاوتی دارند، شاید فرهنگ متفاوتی داشته باشند و در نهایت از کشور دیگری آمده‌اند.

سال‌ها تبلیغات بی‌پایه و اساس هم ذهنیت ما را نسبت به مهاجران افغانستانی شکل داده‌اند. شاید تصور کنیم که آنها بی‌فرهنگ‌تر هستند، دزد و قاتل و جنایت‌کارند. یا فکر کنیم که حضورشان وضع اقتصاد ما را خراب کرده است و بخش زیادی از بدبختی‌هایی که داریم را متوجه آنها بدانیم، از تورم و گرانی تا مسکن و بیکاری. یا حتی تصور کنیم که آنها آمده‌اند تا ایران را به تسخیر خودشان در بیاورند!

به مثال کارفرمای خویشاوند برگردیم. اگر کارفرما به شما می‌گفت علت پرداخت نشدن دستمزد شما حضور برخی از کارگران خاص در کارخانه است، آیا باور می‌کردید؟ یا اگر به شما می‌گفت چون همکارانتان فرزندان زیادی به دنیا می‌آورند همه چیز گران شده و گرنه همین حقوق نصفه کفاف زندگی‌تان را می‌داد، آیا باور می‌کردید؟ بی‌شک پاسخ‌تان منفی خواهد بود، کدام انسان بالغی که به منافع خودش آگاه است چنین دروغ‌های شاخ‌داری را باور خواهد کرد حتی اگر آن دروغ را یکی از خویشاوندانش گفته باشد؟

حالا بیایید کمی درنگ کنیم و به این فکر کنیم که ما و کارگران مهاجر در مقابل کارفرمایان چه منافع مشترکی داریم؟ چقدر امکان همبستگی و اتحاد بین ما برای رسیدن به این منافع مشترک وجود دارد؟ بد نیست همین سوالات را در مورد کارفرمایان ایرانی هم از خودمان بپرسیم. اینکه آیا اصلاً منافع مشترکی داریم و چقدر امکان همبستگی برای گرفتن منافع فرضی مشترک داریم؟

ما برای پاسخ دادن به این سوالات، به سراغ جلسه‌ای رفتیم که در آن یک کارشناس منابع انسانی برای جمعی از کارفرمایان راهکارهایی برای جایگزینی نیروی کار ایرانی به جای افغانستانی ارائه داده است. گفته‌های این کارشناس به خوبی نشان می‌دهد که نزد کارفرمایان، کارگر ایرانی و افغانستانی هیچ تفاوتی ندارند. تنها مسئله‌ی کارفرما این است

که کدام یک مزد کمتری می گیرند. این کارشناس بهتر از هر کسی به ما نشان می دهد که کارگران ایرانی و افغانستانی زندگی و سرنوشت شان یکی است.

او خطاب به کارفرمایان می گوید:

«اتباع غیر مجاز که اصلاً پاسپورت نداره، کارت کار نداره، اصلاً نباید باشه! به جای کارگر اتباع می تونی از این ۵ تا استان نیرو جذب کنی. سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی، لرستان، کردستان، کرمان. اولاً سطح درآمد افراد توی این استانها به شدت پایینه! طرف مثلاً بهش بگی من بهت ۲۰ میلیون، ۱۵ میلیون میدم براش خیلی جذابه. دوما کارهایی که معمولاً اتباع انجام میدادن کارهای سخت بوده که معمولاً ایرانیان نمی تونستن انجام بدن. افرادی که توی این استانها زندگی می کنن، کار کردن. کرمان ما کلی معدن داریم، توی معادن دارن کار می کنن. این افراد جایگزین خوبی هستن که برای این شهرها باید با آگهی درست توی کانالهای محلی شون آگهی بزنن و از اونجا جذب رو زیاد انجام بدی! در همه مناطق این استانها افرادی هستن که حقوق پایین تری میگیرند. منظور مراکز این شهرها نیست.»

«هر کارگر افغانی که اینجا داری ۵۷ میلیون جریمه داره، می دونم کار تولیدی سخته و باید کارگر افغانی بگیری. ولی من یه راهکار بهت میدم. به جاش میری کمیته امداد درخواست میدی، از قشر کارگری اونجا تعداد آدمهای زیادی هستن. بهت نفر معرفی می کنه، وقتی از اون نفر جذب کنی به ازای هر نفر وام ۱۵۰ میلیونی با ۴ درصد بهره بهت میدن. اینطوری به جای کارگر افغانی، کارگر ایرانی گرفتی با حقوق پایین و وام با بهره کم.»

این چند سطر چندان نیازی به توضیح ندارند. واضح است که مزیت کارگر افغانستانی برای کارفرمای ایرانی فقط و فقط ارزان بودن و خارج بودن از شمول قانون کار است. نبود هیچ قانون حداقلی به کارفرما اجازه می دهد که دستمزدی زیر قانون کار به کارگر بپردازد، ساعات زیادی از کارگر کار بکشد، کارهای بسیار سختی برای کارگران در نظر بگیرد و در نهایت حتی زحمت بیمه کردن کارگران را هم به خود ندهد.

کارفرمای ایرانی مثل تمام هم طبقه ای هایش در جهان، تنها به دنبال سود بیشتر است، به هر طریقی که ممکن باشد. اگر کارگر افغانستانی بی حق و حقوق در اختیار نداشته باشد، چه کسی بهتر از فرودست ترین کارگران ایرانی که در استانهای محروم از حداقل های قانونی قانون کار می گذرند تا بتوانند اندک درآمدی داشته باشند یا کارگران شاغل در بنگاه های وابسته به کمیته ای امداد که عمده تاً با دستمزدهای ناچیز و بسیار پایین تر از حداقل دستمزد حاضر به کار می شوند؟

در واقع همان طور که کارگران ایرانی برای رسیدن به منافع طبقه شان هرگز نمی توانند دست دوستی به سمت کارفرمایان دراز کنند، جز با اتحاد با سایر کارگران نیز نمی توانند خواسته هایشان را پیش ببرند. کارگر ایرانی ترک یا لر یا اهوازی، تنها در اتحاد با سایر کارگران از جمله کارگران کمیته ای امداد، کارگران استانهای محروم و کارگران مهاجر می تواند وارد مبارزه علیه کارفرما شود و به خواسته هایش برسد. تقسیم بندی کارگران بر اساس ملیت، محل زندگی، رنگ پوست یا جنسیت ترفندی است که سرمایه داران برای استثمار بیشتر کارگران و درهم شکستن اتحادشان به کار می برند. اما کارگران خودشان خوب می دانند که تنها در اتحاد واقعی بین تمام طبقه ای کارگر است که می توان در مقابل اتحاد سرمایه داران ایستاد.